



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

مناظرات تاریخی امام علی بن موسی الرضا علیه السلام
با پیروان مکاتب و مذاهب دیگر



ناصر حکیم شیرازی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مناظرات تاریخی امام علی بن موسی الرضا علیه السلام با پیروان مکاتب و مذاهب دیگر

نویسنده:

آیت الله العظمی ناصر مکارم شیرازی

ناشر چاپی:

معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	مناظرات تاریخی امام علی بن موسی الرضا علیه السلام با پیروان مکاتب و مذاهب دیگر
۶	مشخصات کتاب
۶	مناظرات تاریخی امام علی بن موسی الرضا علیه السلام با پیروان مکاتب و مذاهب دیگر
۱۰	مناظرات و مباحثات علمی امام علی بن موسی الرضا علیه السلام با پیروان مکاتب و مذاهب مختلف
۱۱	جو فکری و بافت فرهنگی جامعه اسلامی در عصر عباسیان
۱۵	انگیزه های «مأمون» برای تشکیل مناظرات
۱۹	گوشه ای از مناظرات امام با پیروان مکاتب های مختلف
۱۹	۱- مناظره اول پیرامون مسأله عصمت
۲۹	تحلیل و بررسی در این مناظره
۳۰	مناظره سوم
۳۴	یادآوری
۳۵	مناظره چهارم: (مناظره در بصره)
۳۷	مناظرات امام علیه السلام الهام بخش برای زندگی امروز ماست
۴۰	درباره مرکز

مناظرات تاریخی امام علی بن موسی الرضا علیه السلام با پیروان مکاتب و مذاهب دیگر

مشخصات کتاب

سرشناسه : مکارم شیرازی ، ناصر، 1305 -

عنوان و نام پدیدآور : مناظرات تاریخی امام علی بن موسی الرضا علیه السلام با پیروان مکاتب و مذاهب دیگر/ ناصر مکارم شیرازی.

مشخصات نشر : آستان قدس رضوی: کنگره جهانی حضرت رضا(ع)، 1362=1404 ق.

مشخصات ظاهری : 34 ص.

موضوع : علی بن موسی (ع)، امام هشتم ، 153؟ - 203ق. -- مناظره ها

شناسه افزوده : کنگره جهانی حضرت رضا علیه السلام

رده بندی کنگره : 1362 8م7/BP47/35

رده بندی دیویی : 297/957

شماره کتابشناسی ملی : 2135022

خیراندیش دیجیتال: انجمن مددکاری امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) اصفهان

ویراستار کتاب: خانم لیلا کریمی

ص: 1

مناظرات تاریخی امام علی بن موسی الرضا علیه السلام با پیروان مکاتب و مذاهب دیگر

1- جو فکری و فرهنگی و بافت جامعه اسلامی در عصر عباسیان

2- انگیزه های چهارگانه مأمون برای تشکیل جلسات مناظره

3- قسمتی از این مناظرات تاریخی:

مناظره: اول مسأله عصمت.

مناظره دوم: پیرامون مذاهب مسیحی ، یهودی و صابئی.

مناظره سوم: پیرامون بداء و ارادة الله.

مناظره چهارم: پیرامون مذاهب مختلف (اسلامی و غیر اسلامی).

4- تحلیلی روی نتایج پربار این مناظرات.

5- مناظرات امام الهام بخش زندگی امروز ماست.

ص: 3

مناظرات و مباحثات علمی امام علی بن موسی الرضا علیه السلام با پیروان مکتب ها و مذاهب مختلف

زندگی امام علی بن موسی الرضا علیه السلام ابعاد مختلفی دارد که یکی از ابعاد مهم آن «بعد فرهنگی و علمی» و پاسداری از حریم عقائد اسلامی، در برابر امواج سهمگین حملات مکتب ها و فرق مختلف، در شرایط خاص عصر آن حضرت بر ضد اسلام است، که از بعد ولایت کلیه الهیّه آن امام علیه السلام نشأت می گیرد.

هدف ما در این بحث این است که این بعد زندگی امام علیه السلام را در گفتار فشرده و دقیقی مورد بررسی قرار دهیم:

برای پی بردن به اهمیت این بخش از تاریخ درخشان اسلام باید قبل از هر چیز شرایط خاص فرهنگی و سیاسی جامعه اسلامی آن روز را، مخصوصاً از نظر هجوم طوفان های سخت فکری و عقیدتی در کنار مسائل حادّ سیاسی و بحران های اجتماعی، بررسی کنیم.

جو فکری و بافت فرهنگی جامعه اسلامی در عصر عباسیان

می دانیم اسلام که در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله از محیط حجاز بیرون نرفت چون زیر بنائی محکم و استوار داشت بعد از رحلت آن حضرت صلی الله علیه و آله به سرعت رو به گسترش نهاد.

آن چنان که در مدت کوتاهی سرتاسر دنیای متمدن آن روز را در برگرفت و باقی مانده تمدن های پنج گانه عظیم «روم» و «ایران» و «مصر» و «یمن» و «کده و آشور» را که در شمال و شرق و غرب و جنوب حجاز بودند در بوته داغ خود فرو برد، تا آن چه خرافه و ظلم و انحراف و فساد بود بسوزد، و آن چه مثبت و مفید بود در زیر چتر تمدن شکوهمند اسلامی با صبغه الهی و توحیدی بماند.

طبیعت علم دوستی اسلام سبب شد که به موازات پیشرفت های سیاسی و عقیدتی اسلام در کشورهای جهان، علوم و دانش های این کشورها به محیط جامعه اسلامی راه یابد، و کتاب های علمی دیگران، از یونان گرفته تا مصر، از هند تا ایران و روم، به زبان تازی که زبان اسلامی بود ترجمه شود.

علمای اسلامی که فروغ اندیشه خود را از مشعل قرآن گرفته بودند دانش های دیگران را مورد نقد و بررسی قرار دادند، و ابتکارات و ابداعات جدید فراوانی بر آن افزودند، و صبغه اسلامی آن را روشن ساختند.

ترجمه آثار علمی دیگران به دست علمای اسلام از اواخر زمان «امویان» که خود بیگانه از علم و از اسلام بودند شروع شد، و در عصر «عباسیان» مخصوصاً در زمان «مأمون» به اوج خود رسید، همان گونه که

وسعت کشورهای اسلامی در آن زمان به بالاترین حد ارتقا یافت!

این حرکت علمی چیزی نبود که به وسیله عباسیان یا امویان پایه گذاری شده باشد، بلکه این نتیجه مستقیم تعلیمات اسلام در زمینه علم و دانش بود که برای علم وطنی قائل نبود، و به مضمون (أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصَّيْنِ) مسلمانان را به دنبال آن می فرستاد، هرچند در دور افتاده ترین نقطه آباد آن زمان یعنی «چین» باشد.

می گویند: مأمون شبی «ارسطا طاليس» حکیم معروف یونانی را در خواب دید و از او مسائلی پرسید، و چون از خواب برخاست به فکر ترجمه کتاب های آن حکیم افتاد، نامه ای به پادشاه روم نوشت و از وی خواست مجموعه هائی از علوم قدیم که در بلاد روم بود برای او بفرستد، پادشاه روم پس از گفتگوی بسیار این درخواست را پذیرفت.

مأمون جمعی از دانشمندان را مانند «حجاج بن مطر» و «ابن بطریق» و «سلمی» سرپرست «بیت الحکمة» (کتابخانه بسیار بزرگ و معروف بغداد) را مأمور انجام این مهم نمود.

آنان نیز آن چه را در بلاد روم یافتند و پسندیدند جمع آوری کرده، نزد مأمون فرستادند، و مأمون دستور ترجمه آن را داد.

«ابن ابی اصیبعه» مؤلف «طبقات الاطباء» و «ابوالفرج» مؤلف «مختصر الدول» و دیگران نیز این داستان را نقل کرده اند، و تصور می رود که آن ها آن را از مؤلف از «الفهرست» اقتباس کرده باشند.

البته می دانیم خواب های سیاست بازان کهنه کاری همچون مأمون نیز جنبه سیاسی دارد.

آیا برای این که خود را مسلمانی طرفدار علم و دانش قلمداد کند دست به این کار زد؟

یا این که آن را یک نوع سرگرمی برای مردم در برابر مشکلات اجتماعی و سیاسی می دانست؟

یا به راستی به عنوان یک عامل حرکت در جامعه اسلامی از این کار استقبال کرد؟! و یا می خواست دکانی در برابر مکتب علمی اهل بیت علیهم السلام به وجود آورد، تا مشتریان آن مکتب کم شوند، و از فروغ آن کاسته گردد؟!!

علت آن هر چه باشد در این مسأله شک نیست که او در ترجمه کتاب های یونانی نیز کوشش بسیار نمود، و پول زیادی در این راه صرف کرد، به طوری که می گویند در مقابل وزن کتاب ها «طلا» می داد، و به قدری به ترجمه کتاب ها توجه داشت که وی روی هر کتابی که به نام او ترجمه می شد علامتی می گذارد، و مردم را به خواندن و فراگرفتن آن علوم تشویق می کرد.

با حکما خلوت می نمود و از معاشرت آن ها اظهار خشنودی می کرد!

بالجمله نشر علوم و دانش های دیگران، در کنار دانش های اسلامی، مسأله مطلوب روز شده بود، اشراف و اعیان دولت که معمولاً شامه تیز و حساسی در این گونه امور دارند خط مأمون را تعقیب می کردند، و ارباب علم و فلسفه و منطق را گرامی می داشتند، و در نتیجه مترجمین بسیاری از «عراق» و «شام» و «ایران» به «بغداد» آمدند که مورخ معروف مسیحی «جرجی زیدان» به بخشی از این مطالب اشاره کرده است.

اما آن چه سخت مایه نگرانی بود این بود که در میان مترجمان پیروان متعصب و سرسخت مذاهب دیگر، مانند «زردشتیان» «عابنان» «نسطوریان» «رومیان» و برهمن های هندی بودند که آثار علمی بیگانه را از زبان های «یونانی» و «فارسی» و «سریانی» و «هندی» و «لاتینی» و غیره به عربی ترجمه می نمودند.

یقیناً همه آن‌ها در کار خود حسن نیت نداشتند، و به احتمال قوی گروه زیادی از آنان سعی می‌کردند که آب را گل آلود کنند و ماهی بگیرند و از این بازار داغ انتقال علوم بیگانه به محیط اسلام، برای نشر عقائد فاسد و مسموم خود کمک گیرند، و از همین جا عقائد خرافی، وافکار انحرافی و غیر اسلامی، در لابه لای این کتب به ظاهر علمی، به محیط اسلام راه یافت، و به سرعت در افکار گروهی از جوانان و افراد ساده دل و بی‌آلایش نفوذ کرد.

در آن زمان یک هیأت نیرومند و دلسوز علمی در دربار عباسیان مسلماً وجود نداشت که آثار علمی بیگانگان را مورد نقد و بررسی دقیق قرار دهد، و آن را با فیلتر جهان بینی صاف و زلال اسلامی تصفیه کند، دردها و ناخالصی‌ها را بگیرد، و آن چه صاف و بی‌غلّ و غش است در اختیار جامعه اسلامی بگذارد و همان گونه که بعداً خواهیم گفت این شرایط خاص فکری و فرهنگی وظیفه سنگینی بر دوش امام علی بن موسی الرضا علیه السلام گذارد، و آن امام بزرگوار علیه السلام که به خوبی از این وضع خطرناک آگاه بود دامن همت بر کمر زد و انقلاب فکری عمیقی ایجاد فرمود، و در برابر این امواج سهمگین و تند باد خطرناک، اصالت جامعه اسلامی را حفظ فرمود، و این کشتی را با لنگر وجود خویش از سقوط در گرداب خطرناک انحراف رهائی بخشید.

اهمیت این مسأله آن‌گاه روشن تر می‌شود که بدانیم وسعت کشورهای اسلامی در عصر هارون و مأمون به آخرین حد خود رسید به طوری که می‌گویند در هیچ عصر و زمان چنان حکومت گسترده‌ای در جهان وجود نداشت (تنها وسعت کشور اسکندر کبیر را با آن قابل مقایسه می‌دانند).

کشورهای زیر همه در قلمرو اسلام قرار گرفت: «ایران» و

«افغانستان» و «سند» و «ترکستان» و «قفقاز» و «ترکیه» و «عراق» و «سوریه» و «فلسطین» و «عربستان» و «سودان» و «الجزایر» و «تونس» و «مراکش» و حتی «اسپانیا» (اندلس) و به این ترتیب مساحت کشورهای اسلامی در عصر عباسیان بدون محاسبه اسپانیا برابر با مساحت تمام قاره اروپا بود یا بیشتر!

و طبیعی است که تمام فرهنگ های این کشورها به مرکز اسلام نفوذ می کرد و می خواست با فرهنگ اسلام آمیخته شود، و به اصطلاح غث و سمین، و سره و ناسره با هم مخلوط بود.

انگیزه های «مأمون» برای تشکیل مناظرات

می دانیم مأمون پس از تحمیل مقام «ولایت عهدی» بر امام علی بن موسی الرضا علیه السلام به خاطر حفظ موقعیت خویش و ثبات مقام خلافت که خود داستان مشروح و مفصلی دارد، امام علیه السلام را از مدینه به طوس دعوت کرد، و به هنگام ورود امام علیه السلام در خراسان جلسات گسترده بحث و مناظره ای تشکیل داد، و از اکابر علمای زمان اعم از مسلمان و غیر مسلمان به این جلسات دعوت نمود.

بی شک پوشش ظاهری این دعوت، اثبات و تبیین مقام والای امام علیه السلام در رشته های مختلف علوم و مکتب الهی بود، اما در این که در زیر این پوشش چه صورتی پنهان بوده؟ در میان محققان گفتگوست:

گروهی که با بدبینی این مسائل را می نگرند - و حق دارند که بدبین باشند چرا که اصل در تفسیر نگرش های سیاسی جباران بر بدبینی است

می گویند مأمون هدفی جز این نداشت که به پندار خویش مقام امام علیه السلام را در انظار مردم مخصوصاً ایرانیان که سخت به اهل بیت عصمت علیهم السلام علاقه داشتند و عشق می ورزیدند پائین بیاورد، به گمان این که امام علیه السلام تنها به مسائل ساده ای از قرآن و حدیث آشناست و از فنون علم و استدلال بی بهره است!!

و برای اثبات این مدعا به گفتار خود مأمون که در متون اسلامی آمده است استدلال می کنند چنان که در روایتی از «نوفلی» یار نزدیک امام علیه السلام می خوانیم:

«سلیمان مروزی» عالم معروف «علم کلام» در خطبه خراسان نزد مأمون آمد، مأمون او را گرامی داشت و انعام فراوان داد، سپس به او گفت: پسر عمویم «علی بن موسی» علیه السلام از حجاز نزد من آمده، و او علم کلام (عقائد) و دانشمندان این علم را دوست دارد، اگر مایلی روز ترویج (روز هشتم ماه ذی القعدة _ انتخاب این روز شاید برای اجتماع گروه بیشتری از علما بوده است) نزد ما بیا تا با او به بحث و مناظره بنشینیم.

«سلیمان» که به علم و دانش خود مغرور بود، گفت: ای امیر مؤمنان! من دوست ندارم از مثل او در مجلس تو در حضور جماعتی از بنی هاشم سؤال کنم، مبادا هنگامی که با من سخن گوید از عهده برنیاید و مقامش پائین آید! من نمی توانم سخن را با امثال او زیاد تعقیب کنم!.

مأمون گفت: هدف من نیز چیزی جز این نیست که راه را بر او ببندی، چرا که من می دانم تو در علم و مناظره توانا هستی!.

«سلیمان» گفت: اکنون که چنین است مانعی ندارد، در مجلسی از

من و او دعوت کن و در این صورت مذمتی بر من نخواهد بود. (1)

و چنان که بعداً خواهیم دید امام علیه السلام در آن مجلس سخت او را در تنگنا قرار داد، و تمام راه های جواب را بر او بست، و ضعف و ناتوانی سلیمان را آشکار ساخت.

شاهد دیگر حدیثی است که از خود امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل شده است هنگامی که مأمون مجالس بحث و مناظره تشکیل می داد، و شخصاً در مقابل مخالفان اهل بیت به بحث می نشست و امامت امیر مؤمنان علی بن موسی الرضا علیه السلام و برتری او را بر تمام صحابه روشن سازد تا به امام علی بن موسی الرضا علیه السلام تقرب جوید، امام به افرادی از یارانش که مورد وثوق بودند چنین می فرمود: (لَا تَغْتَرُّوا بِقَوْلِهِ فَمَا يَقْتُلُنِي وَاللَّهِ غَيْرُهُ! وَلَكِنَّهُ لَا بُدَّ لِي مِنَ الصَّبْرِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ) «فرب سخنان او را نخورید، به خدا سوگند هیچ کس جز او مرا به قتل نمی رساند! ولی چاره ای جز صبر ندارم تا دوران زندگیم به سر آید!». (2)

البته مأمون حق داشت که این گونه با کمال صراحت از مکتب امیر مؤمنان علی علیه السلام دفاع کند، زیرا از یک سو شعار حکومت عباسیان شعار (الرِّضَا لِأَلِ مُحَمَّدٍ) صلی الله علیه و آله بود، و به برکت آن توانستند روی کار آیند، و از سوی دیگر ستون فقرات لشکر و رجال حکومتش را ایرانیان تشکیل می دادند که عاشق مکتب اهل بیت علیهم السلام بودند و برای حفظ آن ها راهی جز این نداشت.

به هر حال تعبیرات امام علیه السلام در حدیث فوق به خوبی نشان

ص: 12

1- عیون اخبار الرضا جلد اول صفحه 179 - بحار الانوار جلد 49 صفحه 177

2- عیون اخبار الرضا ج 2 ص 184 - بحار الانوار ج 49 ص 189

می دهد که مأمون در برنامه هایش در مورد جلسات مناظره صدقاتی نداشت، و به این ترتیب نظر بد بینان در این زمینه کاملاً تقویت می شود.

اگر از این انگیزه صرف نظر کنیم، انگیزه دیگری که در این جا جلب توجه می کند این است که: او می خواست مقام والای امام هشتم علیه السلام را تنها در «بعد علمی» منحصر کند، و تدریجاً او را از «مسائل سیاسی» کنار بزند، و چنین نشان دهد که مرد عالمی است و پناهگاه ما و امت اسلامی در مسائل علمی است، ولی او کاری با مسائل سیاسی ندارد، و به این ترتیب شعار معروف «تفکیک دین از سیاست» را عملی کند!

انگیزه سومی که در این جا به نظر می رسد این است که همیشه سیاستمداران شیاد و کهنه کار اصرار دارند در مقطع های مختلف سرگرمی هایی برای توده مردم درست کنند، تا افکار عمومی را به این وسیله از مسائل اصلی جامعه و ضعف های حکومت خود منحرف سازند.

او مایل بود که مسأله مناظره امام علی بن موسی الرضا علیه السلام با علمای بزرگ عصر و زمان خود نقل محافل و مجالس باشد، و همه علاقمندان و عاشقان مکتب اهل بیت علیهم السلام در جلسات خود به این مسائل بپردازند، و از پیروزی های امام علیه السلام در این مباحث سخن بگویند، و مأمون کارهای سیاسی خود را با خیال راحت دنبال کند، و پوششی بر نقاط ضعف حکومتش باشد.

چهارمین انگیزه ای که در این جا به نظر می رسد این است که مأمون خود آدم بی فضلی نبود تمایل داشت به عنوان یک زمامدار عالم در جامعه اسلامی معرفی گردد، و عشق او را به علم و دانش آن هم در محیط ایران خصوصاً و محیط اسلام آن روز عموماً همگان باور کنند، و این یک امتیاز برای حکومت او باشد، و از این طریق گروهی را به خود متوجه سازد.

از آن جا که موضوع جلسات بحث و مناظره به هر حال قطعاً جنبه سیاسی داشت - و مسائل سیاسی معمولاً تک علتی نیستند - هیچ مانعی ندارد که همه این انگیزه های چهارگانه برای مأمون مطرح بوده است.

در هر صورت با این انگیزه ها، جلسات بحث و مناظره گسترده ای از سوی مأمون تشکیل شد، ولی چنان که خواهیم دید مأمون از این جلسات ناکام بیرون آمد، نه تنها به هدفش نرسید بلکه نتیجه معکوس گرفت.

با در نظر گرفتن این مقدمات به سراغ قسمت هائی از این جلسات بحث و مناظره می رویم، هرچند با کمال تأسف در متون تاریخ و حدیث گاهی جزئیات بحث هائی که رد و بدل شده ذکر نگردیده، بلکه خلاصه گیری شده است، و ای کاش امروز همه آن جزئیات در اختیار ما بود، تا بتوانیم به عمق سخنان امام علیه السلام پی بریم و از زلال کوثر علمش بنوشیم و سیراب و مدهوش شویم، و این گونه کوتاهی ها و سهل انگاری ها در کار روات حدیث و ناقلان تاریخ کم نیست که تنها تأسفش امروز برای ما باقیمانده است.

ولی خوشبختانه قسمت هائی را مشروح نقل کرده اند که همان ها می تواند مشتی از خروار باشد.

گوشه ای از مناظرات امام با پیروان مکتب های مختلف

1- مناظره اول پیرامون مسأله عصمت

در بعضی از احادیث این مناظرات به صورت خلاصه و فشرده، و اما از

نظر نتیجه گویا و رسا نقل شده است، از جمله در حدیثی که «قاسم بن محمد برمکی» از «هروی» نقل کرده می گوید:

هنگامی که مأمون دانشمندان فرق مختلف اسلامی و علمای یهود و نصاری و مجوس و صابئین (1) و سایر مکتب ها را خدمت امام علی بن موسی الرضا فرا خواند، هیچ کدام از آن ها بر نخاستند و بحثی را مطرح نکردند مگر اینکه امام جواب کافی به او داد و از سخن باز ماند آن چنان که گوئی سنگ در دهان او قرار گرفته بود!

در این میان علی بن محمد بن جهم (که از علمای معروف بود و در مسائل مربوط به عصمت انبیاء عقائد انحرافی داشت) عرض کرد: ای پسر رسول خدا! آیا تو معتقد به عصمت انبیاء هستی؟ فرمود: آری

عرض کرد: درباره این گفته خداوند: (وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى) (2) که می گوید «آدم عصیان پروردگارش کرد و گمراه شد» چه می گوئی؟ و همچنین آیات دیگری را در نفی عصمت برشمرد.

امام علیه السلام از تمام این ها پاسخ کافی و شافی داد، آن چنان که علی بن محمد بن جهم به گریه افتاد و عرض کرد: ای پسر رسول خدا! من هم اکنون به درگاه خداوند توبه می کنم که از امروز به بعد سخنی درباره انبیاء جز آن چه تو گفتی بگویم (3).

ص: 15

1- «صابئین» گروهی هستند که خود را پیرو یحیی علیه السلام می دانند ولی بردو گروه موحد و مشرک تقسیم شده و گروهی رو به ستاره پرستی آورده اند، لذا گاه آن ها را ستاره پرستان می نامند، مرکز آن ها در سابق شهر حرّان در عراق بوده سپس به مناطق دیگری از عراق و خوزستان روی آورده اند، طبق عقاید خود بیشتر در کنار نه‌های بزرگ زندگی می کنند.

2- سوره طه آیه 121

3- عیون اخبار الرضا ج 1 ص 191 (با تلخیص) و بحار الانوار ج 49 ص 179

است می گویند به کدام دلیل صحیح؟

و اگر بگوئی محمد رسول الله است، می گویند رسالتش را ثابت کن! خلاصه (افرادی ناقلا و خطرناک اند) در برابر انسان به مغالطه دست می زنند و آن قدر سفسطه می کنند تا انسان دست از حرف خودش بردارد قربانت شوم از این ها برحذر باش!!

امام علیه السلام تبسمی پر معنی فرمود و گفت:

ای نوفلی! تو می ترسی دلیل مرا باطل کنند؟ و راه را بر من ببندند؟! نوفلی (که از گفته خود پشیمان شده بود) گفت: نه به خدا سوگند، من هرگز بر تو نترسیده ام، و امیدوارم که خداوند تو را بر همه آن ها پیروز کند.

امام علیه السلام به من فرمود ای نوفلی! دوست داری بدانی کی مأمون از کار خود پشیمان می شود؟!

گفتم: آری

فرمود: هنگامی که استدلالات مرا در برابر اهل تورات به توراتشان بشنود، و در برابر اهل انجیل انجیلشان، و در مقابل اهل زبور به زبورشان، و در مقابل صابئین به عبرانیان، و در برابر هیربدان به زبان فارسی شان، و در برابر اهل روم به زبان رومیان، و در برابر پیروان مکتب های مختلف همه به لغاتشان!

آری، هنگامی که دلیل هر گروهی را جداگانه ابطال کردم تا آن جا که مذهب خود را رها کرد و قول مرا پذیرفت آن گاه مأمون می داند که مقامی را که او در صدد آن است مستحق نیست، در این هنگام پشیمان خواهد شد، و هیچ پناه و قوه ای جز به خداوند متعال و عظیم نیست. (وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ).

هنگامی که صبح شد «فضل بن سهل» (وزیر مأمون) خدمت امام

علیه السلام آمد و عرض کرد فدایت شوم پسر عمویت در انتظار تو است، و جمعیت نزد او اجتماع کرده اند نظر شما در این باره چیست؟.

فرمود: تواز پیش برو من هم ان شاء الله نزد شما خواهم آمد، سپس وضو گرفت و شربت سویتی (1) نوشید، و به ماهم داد سپس همراه آن حضرت بیرون آمدیم و تا وارد بر مأمون شدیم، مجلس پر از افراد معروف و سرشناس بود، و محمد بن جعفر (عموی امام علی بن موسی الرضا علیه السلام) با جماعتی از بنی هاشم و آل ابوطالب و جمعی از فرماندهان لشکر در آن جا حاضر بودند.

هنگامی که امام علیه السلام وارد مجلس شد مأمون برخاست محمد بن جعفر و تمام بنی هاشم نیز برخاستند، امام علیه السلام به همراه مأمون نشست، اما آن ها به احترام امام علیه السلام هنوز ایستاده بودند تا این که دستور جلوس به آن ها داد همگی نشستند.

مدتی مأمون به گرمی مشغول سخن گفتن با امام علیه السلام بود، سپس روبه «به جاثلیق» (2) کرد و گفت:

ای جاثلیق! این پسر عموی من علی بن موسی بن جعفر علیهما السلام است، او از فرزندان فاطمه علیها السلام دختر پیامبر ماست، و پسر علی بن ابی طالب علیه السلام است من دوست دارم با او سخن بگوئی و مناظره، کنی اما طریق عدالت را در بحث رها مکن.

«جاثلیق» گفت: ای امیرمؤمنان، من چگونه با کسی بحث و گفتگو کنم که به کتابی استدلال می کند که منکر آنم، و به پیامبری که من به او ایمان نیاورده ام؟!.

ص: 19

1- شربت مخصوصی که با آرد درست می شد.

2- «جاثلیق» (به کسرث) به علمای بزرگ نصارا گفته می شود و نام شخص خاصی نیست.

در این جا امام شروع به سخن کردن فرمود: ای نصرانی! اگر به انجیل خودت برای تو استدلال کنم اقرار خواهی کرد؟

«جاثلیق» گفت: آیا می توانم سخنی را که انجیل بگوید انکار کنم؟

آری به خدا سوگند اقرار می کنم هر چند بر ضرر من باشد!

در این جا امام علیه السلام بخشی از انجیل را برای او خواند، و ثابت کرد که خبر از ظهور پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله در انجیل آمده است، سپس از تعداد حواریین مسیح و احوال آن ها برای او سخن گفت، و به دلائل زیادی استدلال فرمود که جاثلیق به آن اقرار کرد، سپس کتاب «اشعیا» و غیر آن را بر او خواند تا حدی که جاثلیق گفت:

برای من کافی است، دیگری از تو سؤال کند، سوگند به حق مسیح علیه السلام که من باور نمی کردم در میان علمای اسلام کسی چون تو باشد!

امام علیه السلام رو به سوی رأس الجالوت عالم یهودی کرد و با «تورات» و «زبور» و کتاب «شعیا» و «حقوق» (که همه از کتب عهد قدیم است) به او احتجاج کرد به طوری که فرو ماند، و قدرت بر جواب نداشت.

بعد رو به «هیرد اکبر» (بزرگ زردشتیان) فرمود و با او نیز سخن گفت به گونه ای که دلیلی برای او باقی نماند.

سپس امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نگاهی به جمعیت کرد و فرمود: اگر در میان شما کسی مخالف اسلام است و می خواهد سؤالی بکند سؤال کند، و هیچ ترس و واهمه ای به خود راه ندهد (که آزادی مطلق بر بحث های ما حکم فرماست)

در این جا «عمران صابی» (دانشمند معروفی که از مذهب صابئین دفاع می کرد) و از متکلمان معروف زمان بود گفت:

ای عالم بزرگ! اگر خودت دعوت به سؤال نمی کردی من سؤالی مطرح نمی کردم، چرا که من به کوفه و بصره و شام و الجزیره رفته ام و با علمای علم کلام روبرو شده ام اما هیچ کس را نیافته ام که برای من ثابت کند خداوند یگانه است، وقائم به وحدانیت خویش است، آیا اجازه می دهی همین مسأله را با تو طرح کنم؟

امام علیه السلام که تا آن روز با «عمران صابی» ظاهراً روبرو نشده بود فرمود: اگر در میان این جماعت «عمران صابی» باشد توئی! گفت آری منم!

فرمود سؤال کن، اما عدالت را در بحث از دست مده، و از کلمات ناموزون و انحراف از عدالت پرهیز.

«عمران» عرض کرد: به خدا سوگند من چیزی جز این نمی خواهم که واقعیت را برای من ثابت کنی تا به آن چنگ زنم، و از آن نخواهم گذشت.

فرمود هر چه می خواهی بپرس؛

در این هنگام حاضران ازدحام کردند و به یک دیگر نزدیک شدند (همه گردن کشیدند سپس سکوتی مطلق بر مجلس حکم فرما شد، تا ببینید سرانجام این مناظره حساس به کجا خواهد کشید).

امام علیه السلام با او به گفتگو پرداخت تا اذان ظهر به درازا کشید، امام علیه السلام رو به مأمون کرد و فرمود: موقع نماز است.

«عمران» عرض کرد: آقای من! پاسخ سؤالات مراقطع نکن که قلبم نرم و آماده شده، امام علیه السلام فرمود: نماز می خوانیم و باز می گردیم.

امام علیه السلام از جا برخاست و مأمون نیز برخاست، امام علیه السلام (به دلائلی) در داخل نماز گزارد، و مردم در بیرون پشت پسر محمد بن جعفر (عمومی امام) نماز خواندند.

سپس بازگشتند: و امام علیه السلام در جای خود نشست، و عمران را

او از خداوند و صفاتش سؤال کرد، و به او جواب داده شد، تا آن جا که فرمود: آیا مطالب را خوب درک کردی ای عمران؟!.

عمران عرض کرد: آری به خوبی فهمیدم و شهادت می دهم خداوند همان گونه است که شما توصیف کردید، و وحدانیتش را به ثبوت رساندید، و نیز گواهی می دهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده اوست که به هدایت و ذین حق فرستاده شده، سپس رو به سوی قبله به سجده افتاد و مسلمان شد! (این جا بود که تعجب حضار به اوج خود رسید).

«نوفلی» می گوید هنگامی که علمای کلام مشاهده کردند که «عمران صابی» که در استدلال بسیار نیرومند بود تا آن جا که هرگز کسی بر او غلبه نکرد در برابر حضرت رضا تسلیم شد دیگر کسی از آنان نزدیک نیامد و از او چیزی سؤال نکرد!

مجلس تمام شد و مردم پراکنده شدند، و من با جماعتی از دوستان در آن جا بودم «ناگهان محمد بن جعفر» به سراغ من فرستاد نزد او رفتم گفت:

ای نوفلی! دیدی چه شد؟! به خدا سوگند من هرگز گمان نمی کردم علی بن موسی علیه السلام در چیزی از این مسائل وارد است، و هرگز او را به این امور نشناخته بودم! و نشنیده بودم! که در مدینه از این مباحث سخن گفته باشد، یا علمای کلام نزد او اجتماع کرده باشند...

سپس «محمد بن جعفر» افزود: من می ترسم که این مرد (مأمون) به او حسد بورزد، و حضرت را مسموم سازد، یا بلای دیگری بر او وارد کند، به او بگو از این امور خودداری کند!

«نوفلی» می گوید گفتم: او از من نخواهد پذیرفت، و این مرد (مأمون) می خواست او را امتحان کند تا بداند آیا چیزی از علوم پدرانش نزد او

گفت: به هر حال از قول من به ایشان بگو که عمویت از این ماجرا خشنود نیست، و دوست می دارد به جهات مختلفی این راه را ادامه ندهی!

«نوفلی» می گوید: هنگامی که به منزل خدمت امام علیه السلام رسیدم ماجرای عمویش محمد بن جعفر را گفتم، امام تبسمی پرمعنا فرمود وگفت: خدا عمویم را حفظ کند، خوب می دانم چرا از این ماجرا خشنود نیست!

سپس یکی از خادمان را صدا زد فرمود به سراغ «عمران صابی» برو و او را نزد من آور.

گفتم: فدایت شوم محل او را می دانم کجاست، او هم اکنون میهمان بعضی از شیعیان است، فرمود اشکالی ندارد او را سوار کن و نزد من بیاور، هنگامی که عمران آمد امام علیه السلام به او خوشامد گفت، و لباس فاخری و مرکبی به خلعت داد، و ده هزار درهم نیز به عنوان جائزه به او مرحمت فرمود... سپس دستور فرمود شام را حاضر کردند، مرا دست راست خود، و عمران را دست چپ نشانند، تا شام پایان یافت، رو به عمران کرد و فرمود: فردا نزد ما بیا می خواهیم غذای مدینه! برای تو تهیه کنیم (و به این وسیله او را بسیار مورد تققد و محبت خصوصی قرار داد).

از آن به بعد عمران مدافع سرسخت اسلام شد، به طوری که علمای مذاهب مختلف نزد او می آمدند و دلایل آن ها را ابطال می کرد، به حدی که ناچار از او فاصله گرفتند، مأمون نیز ده هزار درهم جائزه برای او فرستاد، فضل بن سهل وزیر مأمون نیز اموال و مرکبی برای او ارسال داشت.... (1)

ص: 23

این خبر جامع، مسائل بسیاری را در رابطه با احتجاجات امام علیه السلام روشن می کند:

1- مسأله مناظرات امام علیه السلام با پیروان مذاهب و مکتب های مختلف از نظر دستگاه خلافت عباسی یک توطئه بود که به شکست و ناکامی منتهی شد.

2- امام علیه السلام در این جلسات روح آزادمنشی اسلام و سماحت و وسعت نظر در بحث را به همگان نشان داد و ثابت کرد که برخلاف گفته بد خواهان و دروغ پردازان، اسلام با زور سرنیزه و شمشیر به مردم جهان تحمیل نشده و یک پیشوای بزرگ اسلامی به مخالفان اجازه می دهد که هرگونه ایراد و اشکالی دارند بدون ترس و واهمه مطرح سازند هر چند بر محور نفی توحید و الوهیت دور بزنند!

3- امام علیه السلام رسالت بزرگ خویش را با استفاده از آن مجلس که در نوع خودش بی نظیر بود و اخبارش در سراسر کشور اسلامی پخش می شد، برای کور کردن خطوط انحرافی ضد اسلام که همراه با نقل علوم و دانش های بیگانگان در محیط اسلام وارد شده بود انجام داد.

4- امام علیه السلام ثابت کرد که یک پیشوای بزرگ اسلامی باید از تمام مکتب ها آگاه باشد و باید بتواند با منطق خود آن ها، بر آن ها غلبه کند، و حتی زبان های زنده دنیا را بداند.

5- با این که حتی نزدیک ترین دوستان امام علیه السلام از چنان مجلسی مرعوب شده بودند و به خاطر عدم معرفتشان به مقام امام علیه السلام از

عواقب آن مجلس می ترسیدند، امام علیه السلام چنان مهارت و قدرتی در بحث از خود نشان داد که هیچ کس باور نمی کرد.

6- امام علیه السلام در مباحثی ورود فرمود که در حوزه زندگی او در مدینه کم تر مطرح بود و کمتر سابقه داشت، اما دانش سرشار خدادادی او چنان بود که گوئی همه عمر به این بحث ها اشتغال داشته است.

7- امام علیه السلام با چند جلسه از مخالفان سرسخت اسلام دوستانی وفادار و علاقه مند ساخت تا از حریم مقدس اسلام در برابر هجوم افکار ضد اسلامی دفاع کنند.

خلاصه این مناظره و مانند آن برکات عجیبی داشت که برای جهان اسلام بسیار پربار بود، و متأسفانه این بعد وجود امام علیه السلام هنوز به درستی برای بسیاری شناخته نشده است.

مناظره سوم

در مناظره قبل دانستیم از کسانی که در اولین مناظره گسترده مجلس مأمون شدیداً تحت تأثیر قرار گرفتند دانشمند معروف آن زمان «عمران صابی» بود، او که در بحث و مجادله و فنون آن آگاهی فراوان داشت به دست امام علی بن موسی الرضا علیه السلام مسلمان شد و با مذهب سابق خود وداع گفت، و یکی از مدافعان سرسخت اسلام و مکتب اهل بیت علیهم السلام گردید.

مقارن این ایام «سلیمان مروزی» که به تعبیر مأمون بزرگ ترین متکلم خراسان بود، و در رأس علمای علم عقاید در آن خطّه قرار داشت، وارد خراسان شد، مأمون او را احترام فراوان کرد و انعام داد (فکر می کرد شکار

تازه ای به دست آورده و می تواند او را به جنگ با امام علی بن موسی الرضا علیه السلام بفرستد شاید در بحث و مناظره بر او غلبه کند) رو به سوی او کرده گفت:

پسر عموی من علی بن موسی علیه السلام از حجاز آمده است و او علمای علم کلام و بحث عقاید را دوست می دارد، اگر مایل هستی که روز ترویج برای مناظره او نزد ما بیائی او جوابی داد که در فصل قبل آوردیم و خلاصه اش این بود که او مایل نیست امام علیه السلام را در بحث مغلوب کند! و از اعتبار او در انظارا، بکاهد که مأمون گفت اتفاقاً من تو را برای همین منظور دعوت کرده ام، با این چراغ سبز او اعلام آمادگی کرد!

در این هنگام مأمون دعوت محرمانه خدمت امام علیه السلام فرستاد، امام علیه السلام یاسر خادم مخصوص و نوفلی را که از یاران خاصش بود به اتفاق عمران صابی که سند زنده ای بر شکست مأمون بود قبلاً فرستاد و فرمود من بعداً می آیم.

نوفلی می گوید هنگامی که بر مأمون وارد شدم و سلام کردم گفت: برادرم ابوالحسن (امام علی بن موسی الرضا) کجاست؟

گفتم: مشغول پوشیدن لباس است و دستور داده ما جلوتر بیائیم، سپس برای عمران صابی از مأمون اجازه خواستم.

مأمون گفت عمران کیست؟ من (برای این که مأمون ناراحت نشود) گفتم همان کسی که به دست شما مسلمان شده!

گفت مانعی ندارد وارد شود.

مأمون به او خوش آمد گفت (ولی از ارتباط نزدیکش با امام ناراحت به نظر می رسید) و افزود: عمران! خوب شد عمرت باقی بود تا در زمره بنی هاشم در آمدی؟!

عمران (برای این که از شر مأمون در امان بماند) گفت شکر خدائی را که مرا به وسیله شما فضیلت داد ای امیرمؤمنان!
مأمون از فرصت استفاده کرد و گفت ای عمران! این «سلیمان مروزی» مهم ترین علمای علم کلام در خطه خراسان است.
عمران گفت: او گمان می کند از همه کس در علم کلام در خراسان برتر است در حالی که مسأله «بداء» را انکار می کند؟!.

مأمون گفت: چرا با او مناظره نمی کنی؟

گفت این بسته به میل او است... و در همین حال امام علیه السلام وارد شد.

فرمود: در چه موضوعی بحث می کردید؟

سلیمان از فرصت استفاده کرد به عمران گفت آیا به داوری علی بن موسی علیه السلام در بحث بداء راضی می شوی؟

عمران گفت: آری، اما به شرط این که دلیل قانع کننده ای برای امثال من ذکر فرماید.

در این جا امام علیه السلام وارد بحث «بداء» و «اراده» و سایر مباحث توحید در این رابطه شد، و سلیمان به دفاع از خود برخاست، تا آن جا که از گفتار بازماند و مطلبی برای گفتن نداشت!

(این شکست بزرگ بر مأمون سخت گران آمد ناراحت شد و برای حفظ ظاهر) رو به سلیمان کرد و گفت «این عالم ترین رجال بنی هاشم است»! (1).

مرحوم صدوق بعد از ذکر این حدیث می افزاید:

ص: 27

مأمون پیوسته سعی داشت از متکلمان فرق مختلف و پیروان مکاتب گمراه کننده هر کس را که می شنید قدرتی بر بحث دارد دعوت کند تا امام علیه السلام را در تنگنای استدلال قرار دهند، و این به خاطر حسدی بود که نسبت به مقام آن حضرت و علم و دانش او داشت.

اما- به عکس- هرکس با امام علیه السلام وارد مناظره می شد به مقام والای او در علم اعتراف می کرد و برابر او خاضع می شد چرا که خداوند متعال اراده کرده نور خود را کامل کند، و آئین خویش را برتری بخشد و حجت خود را یاری دهد، همان گونه که در قرآن وعده فرموده: (إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) (1).

اما بر این گفتار مرحوم صدوق «قدس الله سرّه الشریف» باید افزود که اگر مأمون می خواست با این برنامه از موفقیت امام علیه السلام بکاهد بدون توجه سه خدمت بزرگ نسبت به اسلام و مقام والای آن حضرت کرد:

1- به خاطر جاذبه دربار خلافت، (بیم و ترسی که مردم داشتند از یک سو، و جوایز کلان مأمون از سوی دیگر) معروف ترین و فعال ترین دانشمندان اهل خلاف به آن جا راه یافتند، و جلسات مناظره ای را که با هیچ قیمت امکان تشکیل آن در خارج از دربار نبود تشکیل یافت، و به امام علیه السلام مجال بسیار مناسبی برای ادای رسالت بزرگ خویش و نشر علوم اسلامی، و بستن راه بر مخالفان، در آن شرایط حساس تاریخ اسلام داد، که این یکی از بزرگ ترین آثار غیر منتظره ولایت عهد تحمیلی مأمون بر امام علیه السلام بود.

2- مقام والای اهل بیت علیهم السلام و سر وجود امامت و خلافت برحق پیامبر صلی الله علیه و آله در این دودمان آشکار گشت، مخصوصاً ایرانیان که

ص: 28

از دور مطالبی را شنیده، و نادیده عاشق شده بودند، از نزدیک دیدند و پیمان مودت و ارادت خویش را راسخ تر ساختند و این امر ضربات سنگین تری بر پایه های حکومت عباسیان وارد ساخت.

3- سرانجام روزی فرا می رسد که ایران اسلامی می بایست از زیر سلطه جباران بنی عباس در آید، ولی باید پایان گرفتن حکومت مرکزی خلفا مساوی با برچیده شدن اسلام از این منطقه و سایر مناطق اسلامی نباشد، خوشبختانه عوامل مختلفی از جمله جلسات عظیم بحث و مناظره در بار مأمون تفکیک اسلام واقعی را از آن چه خلفا «مدعی» و «مدافع» آن بودند بر ملا ساخت.

بنابراین در کنار توطئه های سیاسی مأمون، مسائل مهم سیاسی دیگری تحقق یافت که مأمون و مأمون ها از عمق آن بی خبر بودند.

یادآوری

ذکر این نکته نیز لازم است که بحث بداء از پیچیده ترین مسائلی بود که دانشمندان کلام در آن زمان با آن روبرو بودند، از یک سو نمی توانستند آن همه اخبار اسلامی را در مسأله بداء انکار کنند، مخصوصاً اخباری که دلالت بر تأثیر دعا و شفاعت و انفاق فی سبیل الله و صله رحم و امثال آن در انجام حوائج، آمرزش گناهان، طول عمر و دفع مرگ و میرهای ناگهانی و مانند آن دارد که از مصادیق روشن بداء محسوب می شود.

آیا خداوند از کار خود پشیمان می گردد؟ این امری است محال، آیا مجهولی بر او آشکار می گردد؟ این با علم بی پایان او غیر ممکن است، پس تغییر اراده در او چه معنی دارد؟

اما علمای مکتب اهل بیت علیهم السلام با استفاده از معیارها و ضوابط و تعلیمات این مکتب پرده از روی این سر بزرگ برداشتند و گفتند بداء چیزی است غیر قابل انکار، و طبق حدیث معروف (مَا عَرَفَ اللَّهُ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ مَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ بِالْبَدَاءِ) «کسی که خدا را به بداء نشناسد حق معرفت او را پیدا نکرده است» زیرا قضاء الهی و مشیت و اراده او بر دو گونه است،: قضا و اراده حتمی و قضا، و اراده مشروط.

قضاء و اراده حتمی قابل تغییر و دگرگونی نیست، و به تعبیر دیگر علت تامه است، اما قضاء مشروط با وجود و عدم شرطش دگرگون می شود، و به تعبیر دیگر مقتضی یا علت ناقصه است.

مسائل مربوط به شفاعت و تأثیر دعا و تأثیر انفاق فی سبیل الله و صلح رحم و توبه و مانند این ها همه به قضاء مشروط باز می گردد، و اگر نباشد تمام درها به روی انسان ها بسته می شود، و همگی در بن بست جبر واقع می شوند.

به عبارت دیگر بعضی از مسائل در لوح «محفوظ» ثبت است که قابل دگرگونی نیست، و بعضی دیگر در لوح محو و اثبات قرار دارد، سعادت و شقاوت ما از قسم دوم است، و بستگی به اعمال ما و تصمیم و اراده ما دارد و اراده و مشیت الهی نیز در این جا بر طبق تلاش و کوشش ما و بر طبق شرایطی است که تحقق می یابد و حقیقت بدا همین است (دقت کنید) توضیح بیش تر در این زمینه را در کتاب «آئین ما» مطالعه فرمائید.

مناظره چهارم: (مناظره در بصره)

نه تنها سرزمین خراسان و طوس به سبب توطئه های مأمون کانون

بحث و مناظرات علمی شد، و به وسیله امام علی بن موسی الرضا نور آفتاب اسلام و ولایت از آن جا به نقاط دور دست تایید، که در «بصره» نیز یک بار چنین ماجرائی اتفاق افتاد زیرا:

«بصره» دروازه عراق، و در آن زمان یکی از دروازه های مهم اسلام بود، بسیاری از مکتب ها و مذاهب مختلف که بعد از گسترش اسلام به کانون اسلام راه یافت از دروازه بصره بود!

اصولاً بندرگاه های مهم در طول تاریخ همیشه این حالت را داشته است (همانند بندرگاه اسکندریه و آتن و استانبول)

بی جهت نیست که امیر مؤمنان علی علیه السلام در نامه ای که به عبدالله بن عباس نوشته است می فرماید:

(وَاعْلَمَ أَنَّ الْبَصْرَةَ مَهْبِطٌ لِإِبْلِيسَ وَمَغْرَسُ الْفِتَنِ، فَحَادِثُ أَهْلِهَا بِالْأَحْسَانِ إِلَيْهِمْ وَاحْلُلْ عُقْدَةَ الْخَوْفِ عَنْ قُلُوبِهِمْ): «بدان بصره محل نزول شیطان و کشتزار فتنه هاست، با مردمش به احسان رفتار کن، و عقده های ترس را از قلوبشان بگشا (آغوش اسلام را برای پذیرش آن ها باز کن تا به سراغ راه دیگری نروند). (1)

طبق روایت مشروحی که قطب راوندی در کتاب «الخرائج» آورده: «هنگامی که آتش فتنه در بصره بالا گرفت، و فرق مختلف و مکتب های گوناگون آن جا را پایگاه فعالیت خود قرار دادند، امام علی بن موسی الرضا علیه السلام، برای خاموش کردن آتش فتنه با استفاده از یک فرصت کوتاه به «بصره» آمد، و با اقوام و گروه های مختلف به بحث و گفتگو نشست، و از همه آن ها دعوت فرمود که در مجلس حضور یابند، از علمای بزرگ مسیحی

ص: 31

گرفته، تا علمای یهودی، و کسان دیگر، و با فصول مختلف انجیل و بشاراتی که از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در آن آمده، تا بشارات اسفار مختلف تورات و زبور همه را بر شمرد، و بشارات عهدین را برای آن ها دقیقاً بازگوئی کرد و با زبان خودشان با آن ها تکلم فرمود آن چنان که حجت بر آن ها تمام شد.

سپس روبه توده مردم مسلمان که در آن مجلس حضور داشتند کرد و در بخشی از سخنانش چنین گفت: «ای مردم! آیا کسی که با مخالفانش به آئین و کتاب و شریعت خود آن ها احتجاج و استدلال کند از همه با انصاف تر نیست؟»

عرض کردند آری: فرمود بدانید امام بعد از محمد صلی الله علیه و آله تنها کسی است که برنامه های او را تداوم بخشد، و مقام امامت تنها برای کسی زینده است که با تمام امت ها و پیروان مذاهب مختلف، با کتاب های خودشان گفتگو کند مسیحیان را با انجیل و یهودیان را با تورات، و مسلمانان را با قرآن، قانع سازد، و عالم به جمیع لغات باشد، و با هر قومی با زبان خودشان سخن گوید، و علاوه بر همه این ها با تقوا و پاک از هر عیب و نقصی باشد، عدالت پیشه، با انصاف، حکیم، مهربان، با گذشت، پرمحبت، راستگو، مشفق، نیکوکار، امین، درستکار، و مدبر باشد» (1).

و به این ترتیب حجت را بر اهل بصره تمام کرد و رسالت خود را در پاسداری از حریم اسلام انجام داد.

مناظرات امام علیه السلام الهام بخش برای زندگی امروز ماست

مناظرات امام علی بن موسی الرضا یک مسأله تاریخی و متعلق به

ص: 32

1- «الخراج والجرائح» صفحه 204 تا 206 (آن چه در بالا آوردیم خلاصه کوتاهی از این روایت بود)

گذشته نبود، بلکه از نظر پاسداری از حریم اسلام، و خط مکتبی الگوی بسیار جامعی برای امروز و هر زمان دیگر است.

جالب این است که در آن روز وسائل ارتباط جمعی مثل امروز گسترده نبود، ولی امام از جلسات مناظره دربار مأمون به عنوان یکی از مؤثرترین وسائل ارتباط جمعی آن روز بهره کافی گرفت چرا که اخبار این جلسات به خاطر شرایط خاص حاکم بر آن در سرتاسر کشورهای اسلامی پخش می شد، و از این طریق نه تنها توطئه های تخریبی مأمون را خنثی فرمود و او را ناکام گذاشت، بلکه جامعه اسلامی آن روز را که به دلایل گذشته در شرایط بسیار حساسی از نظر فکری و فرهنگی به سر می برد از انحراف رهائی بخشید.

بعید نیست یکی از دلایل متعدد پذیرش ولایت عهد تحمیلی مأمون انجام این رسالت بزرگ باشد (دقت کنید)

به هر حال کیفیت برخورد آن حضرت علیه السلام با پیروان مکاتب مختلف از جهات متعددی برای ما الهام بخش است.

1- برخورد اسلام با پیروان مکتب های دیگر برخورد نظامی نیست، بلکه برخورد منطقی و استدلالی است، همان گونه که امام امت و رهبر بزرگ انقلاب فرمودند: «صدور انقلاب باید از طریق تبلیغ و استدلال صورت گیرد، و اگر جنگ به ما تحمیل نمی شد هرگز دست به اسلحه برای صدور انقلاب نمی بردیم».

2- قدرت منطق اسلام به قدری است که از منطق مکتب های دیگر ابدأ واهمه ندارد و به همین دلیل در آغاز انقلاب به همه مجال کافی داده شد تا عقائد خود را نشر دهند و پاسخ خود را بشنوند و حتی در وسائل ارتباط جمعی با سران معروف جمهوری اسلامی مناظره رویارو داشته باشند، و

حتی به آن‌ها که اصلاً ایمان به خدا و مکتب انبیا نداشتند آزادی بحث داده می‌شد، هر چند متأسفانه آن‌ها از این آزادی سوء استفاده کردند و دیدیم برنامه‌ها به شکل دیگری در آمد، توطئه‌های براندازی شروع شد، و برنامه‌های جاسوسی ادامه یافت، و آن‌چه که ما مایل نبودیم بشود شد.

3- علمای اسلام در هر زمان باید از تمام مکاتب و مذاهب با خبر باشند و بتوانند با منطق خود آن‌ها با آنان سخن بگویند، و برتری آئین اسلام را بر هر مکتب دیگر اثبات کنند، بنابراین بحث از تمام مکتب‌ها - بدون استثناء - باید در متن دروس حوزه‌های علمی باشد.

4- در میان علمای اسلام باید کسانی باشند که با زبان‌های زنده دنیا آشنائی داشته باشند، و بتوانند به هنگام لزوم، بدون وساطت مترجمین که گاه بر اثر ناآگاهی و گاه اعمال غرض شخصی مسائل را تحریف می‌کنند، با اهل زبان‌های دیگر سخن بگویند، و از این جا ضرورت تدریس زبان در حوزه‌های علمی احساس می‌شود.

5- علمای اسلام باید از وسائل ارتباط جمعی موجود در جهان حداکثر بهره‌گیری را بکنند و صدای اسلام و تعلیمات قرآن را به گوش همه جهانیان برسانند و بدیهی است این کار بدون وجود یک حکومت نیرومند اسلامی کار بسیار مشکلی است، چرا که حکومت‌های دیگر هرگز چنین مجال و فرصتی را به پیروان مکتب اسلام نمی‌دهند، و نه تنها با سانسور شدید مانع از نشر دعوت اسلام می‌شوند که با خفقان و سلب آزادی نفس‌ها را در سینه‌ها حبس می‌کنند.

این‌ها قسمتی از الهاماتی است که از برنامه مناظرات امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌توان گرفت.

و در این زمینه سخن بسیار است که اگر می‌خواستیم تعقیب کنیم کتاب بزرگی می‌شد.

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوْلَىٰ وَأَخْرَأً»

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبادی - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

